



### فرید سیاوش

چیستی فرهنگ و تمدن مشغله فکری عده ای زیادی از جوانان و قلم بدستان ما را تشکیل میدهد، و حتی برخی از صاحب نظران نیز در بیان و تعریف و توضیح واژه گان تاریخ، فرهنگ و تمدن مشکل بزرگ دارند. در این جا کوشش شده است تا معتبر ترین نظریات در مورد چیستی تاریخ، فرهنگ و تمدن در یک متن فشرده و سودمند تنظیم گردد.

پیش از آنکه به **فرهنگ** بپردازیم تا به **تمدن** برسیم، لازم است از **تاریخ** و چیستی آن آغاز کنیم.

نگاه هایی متفاوتی به تاریخ و چیستی آن درخشیده است؛ من باور ندارم که به یک پرسش یک پاسخ وجود دارد، برعکس به این باورم که به هر پرسشی میتوان دهها پاسخ ارائه کرد و با جمع بست پاسخ ها، نقبی به سوی غایت زد.

توجه به زندگی اجتماعی انسان و سیر مطالعه حیات اجتماعی در بستر زمان، موضوعی بوده است که از زمانهای دور مورد توجه انسان اندیشمند قرار گرفته و شاید آغازگر تمدن اجتماعی بشری بوده است .

آنچه در عرصه تاریخ نویسی وجود داشته است، غالباً گزارش «واقعه ها» بوده است بی آنکه توجهی به تجزیه و تحلیل حوادث وجود داشته باشد . گزارش يك «حادثه» هرچند که روز و ماهش هم معین باشد، ولی بی ارتباط با سایر حوادث، چندان مفید معنی و مفهومی نمی باشد، زیرا در این صورت، حادثه به عنوان تك حادثه ای در زندگی بی ارتباط با زمینه ها و شرایط آن گزارش می شود .

اما پرداختن به علم تاریخ و توجه به ریشه حوادث و تحقیقات تاریخی از قرن هیجدهم به بعد در اروپا نضج گرفته است و انسان معاصر پدیده تاریخی را Historical Phenomena را به عنوان يك موضوع قابل مطالعه به روش علمی و توصیفی، مورد مطالعه قرار داده است .

**توسیدید**، مورخ نامدار یونانی نخستین مورخ علمی است که کار خود را بر اساس تحلیل علمی ارائه میکند. در گذشته، به جز دو مورد، یکی «توسیدید» در یونان و دیگری «ابن خلدون» در تمدن اسلامی تاریخ نگاری، صرفاً حالت وقایع نگاری داشته است، تاریخ به معنای واقعی کلمه توسط توسیدید (460 - 395 ق م) پایه گذاری شده است . البته پیش از او، **هرودوت** (480 - 425 ق م) كمك شایسته ای در تفكیک جهانبینی تاریخی از اساطیر و افسانه های كهن، نموده است.

**هرودوت**، (زاده ۴۸۴-مرگ ۴۲۵ پیش از میلاد) یکی از پیشگامان تاریخ نویسی در جهان هست! هرچند اولین مورخ ثبت شده تاریخ نیست اما به واسطه حفظ آثارش و قدمتش به عنوان پدر تاریخ نویسان شناخته میشود!.

هدف هرودوت آن بود که، داستانهای جذاب را از خطر فراموشی برهاند و از این جهت، وی، از مفاهیم «**زمان و علیت**» درك روشنی نداشته است.

**ارسطو** هرودوت را افسانه‌گوی، ولی خوش‌ببین و دارای قدرت نویسندگی دانسته‌است و به اشتباهات هرودوت در علوم طبیعی اشاره کرده‌است. توسیدید که تاریخ جنگ‌های پلوپونزی را نوشته‌است، می‌گوید: هرودوت نثرنویسی بود که به حقیقت نویسی علاقه نداشت.

شاید اولین مورخی حیات اجتماعی که انسان را علمی مطالعه کرده و به رشته تحریر آورده است، «**توسیدید**» است .

### **تعریف تاریخ:**

ارایه تعریف جامع و مانع از علم تاریخ، حتی به گونه ای که اکثر مورخان و فیلسوفان تاریخ درباره آن توافق کنند، تا حال مقدور نبوده است، عده ای معتقدند که : علم تاریخ معرفت به وقایع مهم گذشته انسانی است و جمعی هم باور دارند که: تاریخ دانشی است در راستای بررسی و بیان علمی چگونگی وقایع و تبیین چرایی وقوع آن وقایع.

و اما سه نگاه به تاریخ اساسی تر و برجسته تر اند: **تاریخ پدیده ای سایزکتیو است، تاریخ پژوهش است و تاریخ علم است.**

## تاریخ پدیده‌ای ساپژکتیو

طرفداران این ناگاه، چنین استدلال میکنند که: تاریخ موجودیتی آفاقی / برون ذات ((objective که مستقل از انسان باشد ندارد. تاریخ پدیده‌ای ساپژکتیو است. بنابراین تاریخ چیزی نیست جز طرح‌های ما از تاریخ. چیزی به نام تاریخ در بیرون از ذهن ما به عنوان یک جریان و روند مستقل از آدمی وجود ندارد. آنچه در خارج وجود دارد مجموعه‌ای از رویدادهای متکثر و متنوع است که در زمانها و مکانهای متفاوتی روی داده‌اند. تاریخ را ما می‌سازیم به دو معنی: نخست به عنوان کنشگر تاریخی فهم ویژه‌ای از موقعیت خود داریم و با مقصود معینی دست به کنش می‌زنیم و دوم به عنوان روایتگر تاریخ آن را بازسازی ذهنی می‌کنیم. در این معنای اخیر، تاریخ عبارت است از روایت‌هایی که ما از تاریخ داریم و این روایتها نیز بر درک خاصی از زمان استوار است. به همین دلیل هم هست که تاریخ در زندگی بشر پدیده‌ای متاخر است و مربوط می‌شود به زمانی که بشر درک دوری از زمان را وانهاد.

## تاریخ پژوهش:

جمعی که تاریخ را پژوهش میدانند به این باوراند که: تاریخ پژوهش در رخدادها و کارهای آدمی در گذشته است. هرچند غالباً این رشته مطالعاتی را در زیرگروهی از علوم انسانی یا علوم اجتماعی قرار داده‌اند، با اینحال می‌توان آن را به عنوان پلی بین این دو شاخه تلقی کرد؛ زیرا روش‌های مطالعاتی مختلف آن از هر دو شاخه وام گرفته شده‌اند. تاریخ به عنوان یک رشته مطالعاتی دارای شاخه‌ها و گرایش‌های جانبی زیادی است که از آن میان می‌توان به تاریخ‌شماری، تاریخ‌نگاری، تبارشناسی، خط‌نگاری تاریخی (کتابت‌شناسی) و cliometrics اشاره کرد.

توجه به گذشته انسان به طور طبیعی باعث تقسیم زمان به تکه‌های قابل اداره شده است. راه‌های زیادی برای تقسیم گذشته وجود دارد که از این میان می‌توان به تقسیم‌های تاریخ‌شماری، فرهنگی و موضوعی اشاره کرد. این سه گونه تقسیم‌بندی انحصاری نیستند و غالباً می‌توان موارد تداخل را بین آنها مشاهده کرد. تمرکز روی مکان، زمان یا موضوعی خاص بین مورخان امری عادی است و باعث تخصص‌گرایی در تاریخ‌نگاری می‌شود. تاریخ برای دیگران، به شکل اصطلاحی کلی به معنای مطالعه هر چیز درباره انسان‌های پیشین در آمده است اما به تازگی حتی این محدوده هم توسط رشته‌هایی چون تاریخ بزرگ به چالش کشیده می‌شود. از روزگاران گذشته تاریخ را با هدف‌های عملی یا نظری می‌خواندند اما امروزه آن را جهت کنجکاوی فکری هم مطالعه می‌کنند.

## تاریخ علم:

تاریخ، یک علم است در مجموعه‌ی کلان علوم انسانی با تمام اوصاف و کیفیاتی که می‌توان بر یک علم «بشری» جاری کرد. در نتیجه، وقتی تاریخی علمی بشری و زمینی باشد، هم محتاج روش است و هم در معرض نقد و سنجش. از سوی دیگر، تاریخ ربط و پیوندی استوار دارد با علم سیاست و فلسفه. در نتیجه‌ی روش و شیوه‌ی مطالعه‌ی تاریخ، نسبتی محکم با روش‌های عقلانی هم دارد. حال سؤال این است که اگر ما تاریخ بخوانیم و یک روایت یا گزارش تاریخی، به نحوی از انحاء با روشی عقلانی ناسازگار افتاد، تکلیف ما با آن روایت تاریخی که از ثقه‌ای معتبر نقل شده است، چیست؟ در میان مسلمین، برجسته‌ترین دانشمندی که زیر بنای تفکری علمی، ولو در حدی ابتدایی، در تاریخ را نهاد، ابن خلدون بود که به علوم اجتماعی و تاریخ به شیوه‌ای علمی‌تر و عقلانی‌تر می‌نگریست. عرصه‌ی تاریخ‌نگاری برای ابن خلدون، میدان تاخت و تاز روایت‌ها و اسناد تاریخی به جا مانده از گذشته نبود. تاریخ محل داد و ستد این اسناد، مدارک و حوادث و عقل تجربی بشری است.

منظور از علم تاریخ، گزارش و یا حتی تحلیل روایت‌های تاریخی نیست. این کار به فراوانی در کلاس‌ها و نشریات و کنفرانس‌های تاریخی صورت می‌پذیرد. آنچه منظور است علمی است که در آن تعاریف، کلیات، موضوع، اصول و مبانی و بخصوص روش‌های این رشته مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

## فلسفه تاریخ:

نام فلسفه تاریخ (Philosophy of history)، در قرن هیجدهم میلادی، توسط **ولتر (Voltaire)** وضع شد. منظور وی از این اصطلاح، چیزی بیش از تاریخ انتقادی و علمی نبود؛ یعنی نوعی از تفکر تاریخی که در آن، مورخ به جای تکرار داستان‌هایی که در کتب کهن می‌یابد، خود به بازسازی آنچه واقع شده می‌پردازد. این نام توسط **هگل** و نویسندگانی دیگر، در پایان قرن هیجدهم به کار رفت، ولی آنها معنای کاملاً متفاوتی از این اصطلاح اراده کردند و آن را به معنای تاریخ کلی یا جهانی به کار بردند. سومین کاربرد این اصطلاح را در نوشته‌های برخی از **پوزیتویست‌های** قرن نوزدهم می‌یابیم. از نظر آنها وظیفه فلسفه تاریخ، کشف قوانین عامی بود که بر روند رویدادهایی که مورخ به شرح و نقل آنها می‌پردازد، حاکم است. وظایفی که ولتر و هگل بر عهده فلسفه تاریخ می‌نهادند، به وسیله تاریخ نیز قابل انجام بود ولی پوزیتویست‌ها تلاش کردند تا از این طریق، تاریخ را نه فلسفه بلکه علمی تجربی قلمداد کنند. در هر يك از این موارد کاربرد فلسفه تاریخ مفهوم خاصی از فلسفه مد نظر بود.

فلسفه تاریخ بخشی از علم فلسفه است که با استفاده از روش‌ها و مفاهیم و تحلیل‌های فلسفی به بررسی وقایع گذشته و ماهیت اطلاعات تاریخی به دست رسیده از گذشته می‌پردازد. دلیل توجه فلاسفه این موضوع این است که مفهوم تاریخ نقش کلیدی در تفکر

بشری بازی می‌کند. تاریخ، توجه انسان را به تغییرات، نقش عوامل مادی در امور انسانها، و معانی که انسانها به وقایع تاریخی داده اند، جلب کرده و قابلیت یادگیری از تاریخ را فراهم می‌آورد. تاریخ همچنین از این جهت مورد توجه فلاسفه بوده که امکان درک بهتر وضعیت جاری را (با روشنگری نیروها، انتخاب‌ها و شرایطی که در گذشته حاکم بوده و به مسیر تاریخ جهت داده) می‌دهد.

در این دوران دو دیدگاه مختلف در مورد روش‌های بررسی تاریخ وجود داشت: از نظر برخی وظیفه فلسفه تاریخ، کشف قوانین عامی بود که بر رویدادهای تاریخی حاکم است، همان‌گونه که وظیفه علوم تجربی کشف قوانین عام طبیعت می‌باشد. گروه دوم سعی داشتند معنی رفتار انسان‌ها را توضیح دهند. این گروه از فلاسفه این معانی را به صورت روایی بیان می‌کردند تا اینکه بخواهند آنها را از اصول و قوانینی استنتاج کنند. هیچ کدام از دو گروه موفق به چیرگی بر دیگری نشدند و فلاسفه کم‌انگیزه و علاقه خود را به این موضوع از دست دادند.

بصورت عام فلسفه تاریخ عبارت از: **آشنائی با قوانین کلی حاکم بر تاریخ و جامعه است.** فلسفه تاریخ به دو شاخه، فلسفه نظری تاریخ و فلسفه علم تاریخ دسته بندی شده اند:

## 1- فلسفه نظری تاریخ

در فلسفه نظری تاریخ، محقق تمام تاریخ جهان را موضوع خود قرار می‌دهد و در مورد آن به کاوش می‌پردازد که آیا قوانین یکسان در کل تاریخ حاکم هست یا نه؟ و آیا تاریخ هدفی مشخص دارد یا نه؟ آیا اراده انسانی در تحولات تاریخی نقش دارد یا خیر؟ محرک تاریخ چیست؟ و سیر تاریخ بر اساس مشیت و اراده الهی است یا براساس اراده‌های انسانی یا جبر حرکت و تغییر، تضاد و تکامل است که حوادث تاریخی را رقم می‌زند و انسان‌ها تنها قابله‌ای است که می‌تواند در زود یا دیر پیدایی نوزاد تاریخ نقش ایفا کند اما در جلوگیری از تولد آن هرگز کاری از دستش بر نمی‌آید؟

## 2- فلسفه علم تاریخ

اما فلسفه علم تاریخ خود «**علم تاریخ**» را به عنوان موضوع قرار داده و در باره آن به بحث و تحقیق و تدقیق می‌پردازد که آیا علم تاریخ می‌تواند علم تلقی شود؟ تفاوت علم تاریخ با علوم دیگر در چیست؟ روش پژوهش در تاریخ چگونه است و چه سان باید باشد؟ ابزار پژوهش در آن چیست؟ آیا تجربه می‌تواند در پژوهش تاریخی نقشی داشته باشد؟ و بسیاری از سئوالاتی که در هر فلسفه علم وجود دارد در اینجا نیز مطرح می‌شود.

فلسفه نظری تاریخ متصدی پاسخ به سه سؤال اساسی زیر است:

1- تاریخ به کجا می رود ؟ یعنی هدف تاریخ و بار انداز آن کجا است ؟

2- چگونه می رود ؟ یعنی مکانیسم حرکت و محرک آن چیست ؟

3- از چه راهی می رود ؟ یعنی مسیر و منازل حرکت کدام است ؟

در این مورد چهار نظریه پرداز مهم در جهان غرب (فردریک هگل، کارل مارکس، آرتولد توین بی و اسوالد اشپنگلر) وجود دارد که سعی کرده اند به این سه سؤال پاسخ بدهند .

وجه مشترک همه این چهار محقق غربی آن است که هرچهار نفر تاریخ را موجودی زنده و ذی روح به حساب می آورند و انسان ها را در تاریخ می دانند نه اینکه آن را خود تاریخ به حساب بیاورند. وجه دیگری که آن ها در آن مشترک هستند آن است که نظریات همه آن ها سر از جبر در می آورد و انسان را موجودی بی اراده در برابر تاریخ می داند. بعضی از آن ها به این نتیجه تصریح کرده اند؛ چنانکه هگل می گوید : « تاریخ کشتارگاه اراده های فردی انسان ها است » و مارکس می گوید : « انسان ها در برابر حوادث تاریخ تنها قابل ای است که فقط می تواند به وضع حمل مادر آستن تاریخ کمک کنند و از کشتن (مانع شدن و جلوگیری کردن ) نوزاد و یا برانداختن نطفه آن عاجز اند» . و انگلس که همفکر مارکس است می گوید : «خدای تاریخ سنگدل ترین خدایان است که ارابه پیروزی خود را از روی اجساد مردگان و طاغیان همه به پیش می راند» .

توین بی می گوید: در آینده دور این دولت کلیسا است که در همه عالم سلطه و حکومت می یابد. و اشپنگلر معتقد است همه تمدن ها همانگونه که دوران طفولیت و جوانی را می گذرانند ، به همان سان یکروزی به پیری و مرگ رسیده و هنگامی که مرگش فرا رسد هیچ دم مسیحایی قادر به نجات او نخواهد بود.

هگل : وی بافت و ساخت جهان را " اندیشه مطلق " می داند ؛ اندیشه ای متعالی و آزاد که از خالق برخاسته و در خارج هویت و موضوعیت و محدودیت یافته است . به عبارت دیگر : این جهان ذهن خدا است . وقتی این اندیشه در خارج تحقق یافت ، از صاحب اندیشه جدا گشته و دچار فراق می گردد و همواره در پی وصال می گردد. حرکت تاریخ جلوه های متوالی و متعاقب اندیشه متعالی است که همواره در پی رهایی از قیود و وصل به اصل خویش است .

گوهر اندیشه متعالی و ساختمان و اساس آن، آزادی و بی قیدی است اما جهانی شدنش او را در بند کرده است. تمام همت اندیشه، رهایی از این بند و بازگشت به روزگار آزادی خویش است. بدین جهت طومار جهان دائما در پی بازشدن است . طومار جهان همانگونه باز می شود که طومار ذهن و چون طومار ذهن در برخورد بانقض ها، برخطاها و نقض های خود واقف شده و

به سطحی بالا تر دست می یابد، تاریخ جهان نیز که در واقع چیزی جز حرکت اندیشه ای در ذهنی نیست، از طریق تضاد ها و تصادم ها راه خود را به جلو می گشاید . یعنی هر مرحله ای مرکب است از دو چیز : یکی "تز" و دیگری "آنتی تز" و از نزاع این دو " سنتز" به وجود می آید . و بدین طریق هر مرحله ای در دل خود "تز" و " آنتی تز" دارد که با تصادم آن ها به مرحله " سنتز" گام می نهد و در هر مرحله ای باز تر می شود . تا آنکه بالاخره در نهایت به آزادی مطلق دست می یابد.

هگل معتقد بود که : **یک**، تاریخ به طرف هرچه آزاد شدن سیر می کند.**دو**، مکانیسم حرکت و محرک آن نزاع دائمی اندیشه مطلق (تز و آنتی تز و سنتز) و عشق او به رهایی از فراق است و **سوم**، مسیر تاریخ، جلوه هایی متوالی اندیشه مطلق است در پوشش ملت ها و مردمان در تاریخ.

**مارکس** : مارکس با همان منطق دیالکتیک یعنی تز و آنتی تز و سنتز به مساله پرداخته و برخلاف هگل که **نزاع** را در **اندیشه** جاری می دانست ، وی این **نزاع** را در میان **طبقات اقتصادی** جاری دانست . و بافت جهان را که هگل اندیشه می دانست ، وی ماده دانست. و مسیر تاریخ را جلوه های گوناگون این اندیشه ندانست بلکه آن را مراحل مختلف رشد ابزار تولید و رو بناهای مناسب با آن پنداشت. و بالاخره هدف تاریخ را نه رهایی از فراق بلکه رهایی از طبقات انگاشت .

مارکس باور داشت : یک، تاریخ به طرف جامعه بی طبقه سیر می کند . دو، محرک این رفتن، رشد ابزار تولید و نزاع طبقه فرودست با طبقه برخوردار و زیر دست است . سوم، مراحل مختلف تاریخ، ادوار برده داری، فئودالی، بورژوازی و بالاخره سوسیالیزم و کمونیزم است.

این مساله نیز قابل دقت است که تعارضها و تضادهای میان نیروها و مناسبات تولیدی یکی از نیروی محرکه تاریخ محسوب می شود. بنابراین تاریخ در برخی حالات ونه در همه حالات عبارت است از تنشها میان اجزا و مناسبات تولیدی. در چنین چارچوبی افرادی که صاحب ملك خصوصی هستند، طبیعتاً باید مناسبات را بر هم بزنند. در اینجا است که صاحبان ملك خصوصی عدهای را برای تولید برده می گیرند. پس چنین تضادی که براساس صورت مالکیت و شیوه مناسبات ایجاد می شود، گذار از يك مرحله تاریخی به مرحله دیگر را به وجود می آورد.

اهمیت اساسی بحث دراین سوال نهفته است که آیا تاریخ توسط اعمال انسانی تصادفی و خودجوش بوجود می آید یا تحت تاثیر عوامل عینی ؟ یا به عبارت دیگر آیا تاریخ را انسان می سازد یا بوسیله ی نیرو های دیگر موجود در طبیعت ساخته می شود ؟.

از نظر گاه مارکس فعالیت انسانی نیروی اصلی کارگرد در تاریخ محسوب می شود نه فعالیت عوامل و نیروهای عینی. این نگرش را می توان در تفکرات انگلس نیز جستجو نمود وی دو حیطه ی "تاریخ تکامل جامعه و تاریخ تکامل طبیعت را جدا از هم می پنداشت به گونه ای که در طبیعت نیروهای کور و نا آگاه هستند که تکامل را رقم می زنند در حالی که تاریخ تکامل جامعه جملگی توسط انسانهای آگاه «چه از روی قصد، تامل و شور و...» ساخته می شود همچنین وی در کتاب دیالکتیک طبیعت این گونه متصور است که هر چه انسان از حیوان فاصله می گیرد اعمالش آگاهانه تر و در عین حال تاثیر نیروهای ناآگاه به حداقل می رسد .

## واما باور من،

رویکرد من از مساله اینست که **تاریخ** نه جلوه هایی متوالی اندیشه مطلق است که مکانیسم حرکت و محرک آن نزاع دائمی اندیشه مطلق (تز و آنتی تز و سنتز) و عشق او به رهایی از فراق باشد و نه صرفاً مبارزه طبقاتی و حرکت به طرف جامعه بی طبقه.

**مبارزه طبقاتی** را میتوان بحیث یک **فاکتور محرکه تاریخ** قبول کرد نه همه ای آن، در کمون اولیه طبقه نبود و لی تاریخ جریان داشت و محرکه های دیگری در صحنه حضور. در هالند من مبارزه طبقاتی را نمی بینم و اما تاریخ، حرکت و جریان دارد. در ایالات متحده آمریکا، فعلاً مبارزه طبقاتی محرکه تاریخ نیست و....

باور من اینست که **تاریخ نه ساپژکتو است** زیرا در خارج ذهن انسان جریان دارد ، **نه پژوهش است** چرا که پژوهش یک عمل انسانی است در خدمت علم و برای شناخت واقعیت ها و حقیقت ها قرار دارد. بلکه تاریخ خود مورد پژوهش برای شناخت آن قرار میگیرد.

و **تاریخ، علم نیست**، علم محصول انسان است و انسان محصول تاریخ و تاریخ، پیش از انسان جریان داشت و این انسان است که علم تاریخ را پایه گذاری کرد. **بین تاریخ ، علم تاریخ و کتاب تاریخ** باید فرق گذاشت. **انسان و تاریخ**، دو موجود زنده هستند، در حالیکه **علم تاریخ و انسان شناسی**، دانش و علم در باره آندو می باشند، نه دو موجود زنده.

وقتی انسان میخواهد بداند که از کجا شده و یا آمده ؟، چگونه آمده؟ به کجا آمده؟ و چطور آمده؟ به معنی موجودیت تاریخ قبل از خودش است.

**تاریخ** جریان زنده و بزرگی از زایش ها و فرسایش ها، کنش ها و واکنش های است که از پیدایش و آفرینش تا امروز و فردا ها در کلیت هستی وجود دارد.



**کلیت هستی** به مفهوم مجموعه کائینات بمثابة بستر بزرگ، نظام شمس بستر کوچکتر و انسان عنصر فعال و تاثیر گذار این کل. عنصر اساسی تاریخ **حیات** است و فاکتور های عمده آن **زمان، مکان و انسان**.

من با عقیده دترمینیستی تاریخ که **جبر** را مطلق و انسان را موجودی بی اراده در برابر تاریخ می داند؛ موافق نیستم. استدلال من اینست معنای جبری انسان ساز بودن تاریخ، به معنای نفی آزادی و اختیار انسان است. میان **تاریخ، جبر، اختیار و انسان** یک **رابطه ارگانیک دیالکتیکی** وجود دارد.

من در پهلوی اینکه عنصر **جبر** را انکار نمی کنم، نقش **اختیار** را نیز دست کم نمیگیرم. کدام جبری **چنگیز** را به تباهی مدنیت ها واداشت؟؛ کدام جبری اسکندر **مقدونی، ناپلیون و هتلر** را به جهان گشایی های خونبار وادار ساخت؟؛ مگر اختیار خود شان!

داشتن ثروت و قدرت و تسلط بیشتر، جبر نیست یک اختیار و اشتیاق است. جنگیدن بخاطر یک زیبا روی، جبر نیست، ولی تاریخ مملو از این واقعات تلخ اختیاری است. با معادله جبر و اختیار باید با دقت برخورد کرد.

اگر انسان نمی بود **تاریخ، علم** نمیشد و کتاب تاریخ وجود نمیداشت. این انسان بود و هست که سرگذشت انسان و جوامع انسانی، انکشافات و اتفاقات را، از آفرینش تا امروز در زمان ها و مکان های خاص مکتوب کرده است. از انجاییکه این همه مسایل توسط یک فرد نه بلکه توسط افراد متعدد نگارش یافته است، چون دید و شناخت، درجه آگاهی و باور های شان با هم فرق و در شرایط زمانی و مکانی نابرابر قرار داشته اند، پس تصویری را که ارائه کرده اند باهم متفاوت است.

**علم تاریخ یا تاریخ بمثابة علم** وظیفه دارد تاچگونگی پیدایش، حرکت، تغییر و تکامل انسان و جوامع انسانی، وقایع مربوط، علل و اسباب آنها را مطالعه، بررسی، تحلیل و بیان نماید. تاریخ جوامع انسانی بدون چهار فکتور اساسی آن : **انسان، زمان، مکان و حرکت**، نمیتواند وجود داشته باشد.

مناسبات میان تاریخ و انسان بر پایه روابط دیالکتیکی استوار است. در جریان تاریخ انسان ساخته شد و بعداً انسان تاریخ ساز میشود.

اصل مهم اینست که انسان خود جزء از تاریخ و محصول تاریخ است، به این معنی که جریان زندگی در دایره بزرگتر که کائینات است جریان داشت و هنوز انسان پیدایش نیافته بود و ساخته نشده بود. در جریان تاریخ و فعل و انفعالات حیات است که انسان ساخته میشود. با این فرق از

سایر موجودات که انسان منحنیت موجود خردمند ، دست به تولید می زند، وسایل و ابزار کار و معیشت زبان ، هنر و فرهنگ را بوجود میاورد ؛ مدنیت های پُر شکوه را بر پا میدارد، و بدینگونه تاریخ ساز میشود.

**علم تاریخ** عمدتاً در جستجوی یافتن پاسخ به این چهار پرسش است: **چه واقع شد؟، در کجا واقع شد؟، کی واقع شد؟ و چرا واقع شد؟** ؛ که مهمترین و اساسی ترین وظیفه علم تاریخ پژوهش برای یافتن چرایی ویا علل واسباب اتفاقات و وقایع است .

**انسان** موجود اجتماعی – فرهنگی، متکلم، خردمند ، تمدن آفرین و تاریخ ساز است.

جلوه هایی از حرکت و فعالیت انسان در رسیدن به غایت هایش ، **تاریخ انسان** را تشکیل میدهد.

**تاریخ** جریان و جلوه هایی از پیدایش انسان و جهان، تغییر و تکامل آنها روابط و مناسبات و فعل و انفعالات میان آنها ، ظهور و سقوط قوت ها و قدرت ها ، فرهنگ ها و تمدن ها و ساختار هایی اجتماعی و دوام این جریان است.

تاریخ امروزی، تاریخ عقلانیت ابزارست که خود را در اُتمسفر جهانی شدن تعریف میکند. تاریخ امروزی، تاریخی است که در هویت بحران معنی پیدا میکند، بناً تاریخ ترکیبی است از انسان زدایی و هومانیسیم. این بحث را در آینده نزدیک دنبال می کنیم.

#### مبحث آینده فرهنگ



از این منابع استفاده وسیع صورت گرفته: تاریخ تمدن (ویل دورانت)، مطالعات تاریخ جهان و مغرب زمین، بررسی تاریخ جهان (توبین بی)، آثار مارکس از ، فقر فلسفه، گروندریسه، مقدمهای بر اقتصاد ، تاریخ مبارزهی طبقاتی در فرانسه ، فلسفه تاریخ ( عبدالکریم سروش)، باشگاه اندیشه، دانشنامه آزاد ویکیپدیا، دانشنامه رشد .